

بسم الله الرحمن الرحيم

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۲۵ آذر ۱۳۹۵

آیه مورد بحث

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (حديد - ۲۵)

شرائط رسولان الهی

در ذهن اغلب مردم، مفهوم روشن و کاملی از کلمه‌ی رسول وجود ندارد. اکثراً به صورت اجمال، رسول را فردی می‌دانند که از سوی حق تعالی مأموریت پیدا کرده است تا مطالبی را به بندگان او ارائه کند. شخصیت بی‌نظیری در جهان هستی که ما از آن شخصیت به حق تعالی تعبیر می‌کنیم دارای صفات کمالیه در حد بی‌نهایت است. در این بحث، چهار صفت از صفات شریفه‌ی حق تعالی یعنی علم، قدرت، حکمت و رأفت را در نظر می‌گیریم. این صفات در این شخصیت نهایت ندارد و ذاتی خودش است و هیچ نقصی و هیچ مانعی در وجود او تصور نمی‌شود که او را از استفاده‌ی از علم و قدرت و رأفت و حکمت خود باز بدارد و مانعی برای عنایت و لطف او به بندگان محسوب شود.

بنابراین در تکلیف بندگان به تکالیف شرعیه، حق تعالی باید به گونه‌ای عنایت و لطف و تفضل کند که بهتر و مفیدتر از آن تکالیف تصور نشود. اگر خدای متعال به شخصیتی مأموریت داد که این تکالیف را به بندگان او عرضه کند، آن شخصیت بایستی اولین شخصیت قابل تصور انسانی باشد. یعنی هیچ موجودی بهتر و باشخصیت‌تر و برتر، در خلیفه‌ی حق تعالی بودن در صفات کمالیه، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وجود ندارد و قابل تصور هم نیست که خالق جهان هستی این مأموریت را به او محول کند. اگر بخواهیم بهتر از ایشان در علم و قدرت و رأفت و حکمت تصور کنیم، باید خالق این بزرگوار را تصور کنیم. بین آن حضرت و حق تعالی موجودی که واسطه و واسطه باشد تصور نمی‌شود. این مطلب مطابق با فلسفه‌ی الهی است. در خلقت حق تعالی نسبت به این بزرگوار و قرار دادن ظرفیت‌های کمالیه در ایشان، با توجه به این که آن حضرت مخلوق است و ظرف وجودی ایشان ظرف وجود مخلوق است نه خالق، محدود است نه نامتناهی، وضعیتی بهتر از این تصور نمی‌شود.

دلیل وجود ظرفیت‌های کمالیه در معصومین صلوات الله علیهم بیش از نیاز جامعه کنونی

البته اگر تنها این زمان و انسانهایی امثال خود را در نظر بگیریم، این مقدار سرمایه‌گذاری از سوی حق تعالی در چنین رسول بزرگواری، قطعاً مورد نیاز نیست، اما باید به ظرفیت‌هایی که در آینده ایجاد می‌شود توجه داشت. بر حسب بعضی از نقل‌ها، هنگامی که حضرت بقیه الله ارواحنا له الفدا به امر حق تعالی تشریف می‌آوردند بیش از هزار سال یا هزار و پانصد سال و شاید دوهزار و پانصد سال، حکومت الهی بعد از ظهور آن بزرگوار طولانی می‌شود. رجعت یکی از اجماعیات علماء اسلام است. همه‌ی معصومین صلوات الله علیهم اجمعین تشریف می‌آوردند و در آن زمان حکومت می‌کنند. مضمون روایات این است که با تشریف آوردن آن بزرگوار، وضع فکری و شعوری مردم به گونه‌ای رشد می‌کند که ده‌ها برابر مردم دنیا در این زمان، فکر و شعور و عقلشان از لحاظ معنوی قوی‌تر می‌شود. از لحاظ مادی، هرچه زمین از نعم حق تعالی در باطن خود نگه داشته است، در زمان آن بزرگوار همه را بیرون می‌ریزد. آسمان هم به موقع و به جا رحمت حق تعالی را نازل می‌کند. نعمت‌های مادی و ثروت‌های مشروع به اندازه‌ی زیاد می‌شود که افرادی که وجوهات به آن‌ها تعلق می‌گیرد، یک فقیر و مصرف کننده پیدا نمی‌کنند که این وجوهات را به او بدهند.

در آن زمان سؤال‌های مردم و مجهولاتشان متناسب با سطح فکرشان بالا می‌رود. یعنی در این زمان مجهولاتی برای ما وجود دارد که اگر حضرت تشریف داشتند از ایشان سؤال می‌کردیم، اما در آن زمان مجهولاتی پنجاه برابر مهم‌تر و حساس‌تر برای

مردم مطرح است که باید از آن بزرگوار سؤال کنند و پاسخ بگیرند. از امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه منقول است که می‌فرمایند "انا بطرق السماء اعرف من طرق الارض" من به راه‌های آسمانی یعنی فواصل و روابطی که بین کرات آسمانی هست از این راه‌های زمینی آشناتر هستم. این نوع تعبیر، کنایی است. یعنی چیزهایی که برای انسان‌های روی زمین مجهولات بسیار دارد، برای حضرت مانند راه‌های روی زمین روشن است و ایشان نسبت به آن تسلط و آگاهی دارند.

در زمان گذشته، مردم مانند این زمان و آن‌گونه که علمای ما تعقل می‌کنند به این نکات توجه نمی‌کردند. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه به همراه گروهی به سفر می‌رفتند. در بیابان ذخیره‌ی آب تمام شد و افراد تشنه شدند. خدمت حضرت این مطلب را عرض کردند. حضرت جهتی را مشخص فرمودند که مثلاً ده قدم حرکت کنند و در قدم آخر، زمین را حفر کنند تا به یک سنگ برسند. با برداشتن سنگ آب ظاهر شد و افراد به اندازه‌ی لازم آب برداشتند. سپس حضرت فرمودند سنگ را سر جای خود بگذارید و خاک روی آن بریزید. راوی می‌گوید که ما در برگشت از سفر، هر چه نگاه کردیم نتوانستیم اثر کند و کاو خودمان را پیدا کنیم. این نوع نشان دادن قدرت، از نوع قدرت‌های الهی و خالقیت حق تعالی است.

معنای ولایت تکوینی

در بعضی از روایات وارد شده است: "نزلونا عن الربوبیه و قولوا فینا ما شئتم" ما را خدا و واجب‌الوجود ندانید، پس از آن هر چه در حق ما بگویید، مبالغه نکرده‌اید. این معنای ولایت تکوینی است. به بعضی از یاران امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه به اندازه‌ی یک قطره در مقابل یک اقیانوس، از سوی آن بزرگوار این قدرت عطا شده بود. یعنی درس خوانده بودند و زحمت کشیده بودند و روح آن‌ها به اندازه‌ی تقویت شده بود که گذشته و آینده را می‌دیدند. یکی به دیگری می‌گفت روزی را می‌بینم که ریش تو غرق خون است. او به میثم می‌گفت: من روزی را می‌بینم که تو را آویزان کرده‌اند و گوش و بینی و زبان تو که مدح حضرت می‌کند را می‌برند.

آن مقدار آگاهی و علم و ولایتی که حق تعالی از ولایت خود به این بزرگوار داده بود در آن زمان لازم نبود و شاید این مقدار تا چند هزار سال دیگر هم که آقازاده‌های ایشان تشریف بیاورند و حکومت کنند مورد نیاز نباشد. در نهج البلاغه آمده است که حضرت با دست به سینه‌ی خود اشاره می‌کرد و می‌فرمود که هر چه می‌خواهید از من سؤال کنید، در این جا علمی انباشته شده است. برای ما آن حجم از اطلاعات و آگاهی و علوم قابل درک نیست. بنابر نقل، حضرت با اصحاب خود به جایی تشریف می‌بردند. در محلی به اصحاب خود فرمودند که شما همین جا بایستید و دنبال من نیایید. حضرت ایستادند و یک تکبیر بلند گفتند. در وسط بیابان سنگ بزرگی بود که ایشان زیر سنگ رفتند و ناپدید شدند. پس از مدتی بیرون تشریف آوردند در حالی که رنگ ایشان قرمز و شمشیرشان غرق خون بود.

این همان ولایت تکوینی است که ما هم آن را نمی‌فهمیم. این قدرت خدای متعال است که ما آن را درک نمی‌کنیم. اگر ما بفهمیم خدای متعال چه شخصیت صاحب قدرت و توانی است، آنگاه بهترین انسان و بهترین بنده‌ی خداشناس خواهیم بود. انبیاء و اولیاء حق تعالی از این سنخ موجودات هستند. "ها علی بشرٌ کَیْفَ بَشَرٍ"، "رَبُّهُ فِیهِ تَجَلَّى وَ ظَهَرَ". میزان‌هایی که حق تعالی در این آیه‌ی کریمه‌ی از سوره‌ی مبارکه‌ی حدید مورد اشاره قرار داده است با یک نظر اجمالی این‌گونه هستند. البته ما هر چه دقت کنیم، این اجمال مبدل به تفصیل نمی‌شود. این نکته را رسول اکرم صلی‌الله‌علیه و آله و سلم به صورت خلاصه چنین فرموده‌اند: "عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ یَدُورُ حَیْثُ مَا دَارَ"، علی با حق است و حق هم با علی است. حق به معنی خدای متعال است. ما این جمله را نمی‌فهمیم، زیرا ما نه خدا را شناخته‌ایم و نه علی صلوات‌الله‌علیه را.

ولایة‌الله حقیقت مقام نبوت

رسالت یک سمت ظاهری است. حقیقت مقام نبوت که باطن رسالت است، به تعبیر طلبه‌ها ثبوت آن و نه اثبات آن، ولایة‌الله است. این ولایت که در امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه و سائر معصومین صلوات‌الله‌علیهم اجمعین وجود دارد، مستوره و نمونه‌ای از ولایة‌الله است. اگر انبیاء سلام‌الله‌علیهم اجمعین در این حد دارای ولایة‌الله نبودند به این دلیل بود که در آن دوره

مورد نیاز نبود و پس از سپری شدن زمان معینی نفر بعدی تشریف می‌آورد. تکامل فکری و عقلانی انسان‌ها محدود بود. اما برای این امت، به لحاظ زمانی محدودیتی مشخص نشده است. از یک حدیث نبوی که از احادیث بسیار سنگین است ما می‌فهمیم که انسانی که خدای متعال خلق کرده و اراده کرده است که از فرزندان او خلیفه‌الله خارج کند، چقدر استعداد و ظرفیت برای کمال و بالا رفتن دارد. اما اگر این انسان با سوء اختیار و بدسلیقگی خود، راه کج را انتخاب کند و راه ضلالت و گمراهی را بپیماید، به اندازه غیر قابل وصفی سقوط می‌کند. خدای متعال فرموده است: "کالانعام بل هم اضل". ما نمی‌دانیم انسانی که شمر و یزید و خولی بشود چقدر از چهارپا پایین‌تر است. روایات متواتره و کثیره داریم که حق تعالی می‌فرماید: من کسانی که در قتل ابی‌عبدالله صلوات الله علیه شریک بودند را نمی‌آمرزم و شفاعت هیچ شافعی هم شامل این‌ها نباید بشود.

در تفسیر مجمع البیان طبرسی رضوان الله تعالی علیه و در مهجۀ البیضاء فیض کاشانی دو حدیث نبوی با تعبیری نزدیک به هم آمده است که نشان می‌دهد که ما به حسب ظاهر نمی‌توانیم به این مقام برسیم، چون همت و شرائط آن‌را نداریم. همت آن‌را نداریم یعنی کوتاهی از ما است. شرائط آن‌را نداریم یعنی عواملی بیرون از منطقه‌ی وجودی ما در این امر دخالت دارد. فیض کاشانی رضوان الله تعالی علیه از مقام رسالت چنین نقل کرده است: "لَوْ لَا تَكْثِيرٌ فِي كَلَامِكُمْ وَ تَمْرِيحٌ فِي قُلُوبِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ". اگر پرگویی در گفتار شما نبود، یعنی خروجی‌های دهان شما دقیق و با محاسبه بود و اگر دل‌های شما ظرف همه چیز قرار نمی‌گرفت که ضایعات در آن وارد شود و سقوط کند، آن‌را که من می‌بینم شما هم می‌دیدید و آن‌را که من می‌شنوم می‌شنیدید. البته منظور از دیدن، چشم بصیرت است و منظور از شنیدن هم آن گوش‌ی است که قرآن می‌گوید با آن حق را می‌شنوند. نه به این صورت که "لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا".

اهمیت کنترل زبان در رشد انسان

آن حضرت وحی را می‌شنید و زبان موجودات را می‌فهمید. حضرت واقعیتی را بی‌کم و زیاد به اصحاب فرموده که این واقعیت بسیار حجیم و بزرگ است. ما از پشت دیوار و از داخل بدن خود اطلاعی نداریم. فرمایش حضرت تعارف نیست اما چه کسی قدرت دارد در تمام عمر یک کلمه کم یا زیاد یا مشتبه نگوید و حرف مشکوک نزند. از مرحوم علامه‌ی طباطبایی نقل شد که اهمیت زبان در تکامل و رشد انسان و در ساقط کردن او آن بسیار زیاد است و اگر کسی چهل روز زبان خود را از غیر ضروریات بست و بعد از چهل روز خدای متعال چشم باطن او را باز نکرد من را لعنت کند.

نقل شده است که یکی از دوستان مرحوم آقاشیخ مجتبی قزوینی رضوان الله تعالی علیه از ایشان درخواست ذکر کرده بود که به آن مداومت کند و به نتیجه‌اش برسد. پس از عمل به این دستور و قبل از خاتمه چهل روز این فرد خدمت مرحوم آقاشیخ مجتبی قزوینی می‌رسد و می‌گوید که دیگر نمی‌توانم ادامه بدهم. زیرا هنگام نیمه‌ی شب که به حیاط رفتم متوجه شدم از دیوار و ساختمان و درخت صدای تسبیح می‌شنوم و من تحمل آن‌را ندارم. البته برای کسانی که مورد عنایت خدای متعال هستند این امور ناچیز است.

حقیقت ولایت بسیار وسیع است. بعد از حق تعالی، این حقیقت به صورت کامل در شخصیت اول جهان هستی یعنی مقام رسالت وجود دارد، که با رقیق شدن و ناقص شدن آن در مراتب متعدد به خوب‌های این روزگار می‌رسد و ما می‌بینیم که علم و قدرتی اضافه‌ی از سائر مردم دارند.

خدای متعال به موجب علم و قدرت و حکمت و رأفت خود، بهترین موجود و بهترین ظرف از نظر معنوی و روحی را برای این که مأموریت رسالت را به او دهد برای ما انتخاب می‌کند. مطالعه نهج البلاغه مناجات‌های خمسۀ عشر و صحیفه‌ی سجاده انسان را متعجب می‌کند که چگونه یک انسان این تعبیرات منظم را پس از تصور و فهم آن، بیان کرده است؟ یکی از مستحبات بعد از نماز صبح این تعقیب است: "اللهم ان مغفرتک ارجی من عملی و ان رحمتک اوسع من ذنبی اللهم ان کان

ذنبی عندک عظیما فعفوک اعظم من ذنبی اللهم ان لم اکن اهلا ان ابلیغ رحمتک فرحمتک اهل ان تبلغنی و تسعنی لانها وسعت کل شیء". این نوع استدلال و حرف زدن با حق تعالی فقط مخصوص کسانی است که رابطه‌ی مستقیم با او دارند. از یکی از شاگردهای مرحوم علامه طباطبایی نقل شده است که عصر عاشورا به آن مرحوم هنگام خروج از قبرستان برخورد کردم و متوجه شدم که ایشان منقلب است. علامه فرمود: این که گفته می‌شود در روز عاشورا تمام موجودات از مصیبتی که بر ابی‌عبدالله صلوات الله علیه وارد شده متأثر هستند و خون‌گریه می‌کنند حقیقت دارد. ایشان یک ریگ که به اندازه‌ی یک فندق درشت بود از زمین برداشت و با دست آن را دو نیمه کرد. من دیدم یک قطره خون وسط سنگ است. دوباره سنگ را چسباند و به زمین انداخت.

مرحوم وحید بهبهانی از مراجع بزرگ کم‌نظیر بود و در کربلا درس می‌داد. او چهل سال در کربلا اقامت داشت. ایشان برای رفع حاجت و تطهیر، صبح زود به چهار فرسخی بیرون شهر می‌رفت و برمی‌گشت. او برای زیارت به کاظمین و نجف و سامرا هم نرفت. او در کربلا به دستشویی نرفت چون معتقد بود که در حال اختیار نباید خاک کربلا را نجس کرد و این امر توهین محسوب می‌شود. این وضعیت ناشی از اعتقاد و باور او در مورد عظمت سیدالشهداء صلوات الله علیه نزد حق تعالی بود.

در دهه‌ی عاشورا کسی تبسم در مرحوم حاج آقا نمی‌دید و روز عاشورا آب نمی‌خورد. یک مرتبه از ایشان شنیدم که فرمود: کسی که ادعا می‌کند من شیعی‌ی اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین هستم نباید برای تفریح به سوره برود. زیرا امام سجاد صلوات الله علیه فرمود که سخت‌ترین وضعیتی که من در این سفر اسارت داشتم وضعی بود که در شام داشتم. یکی از معصومین صلوات الله علیهم اجمعین طبق نقل فرموده بود که بنی‌امیه برای ما خانواده یعنی بنی‌هاشم عید باقی نگذاشته‌اند. افرادی که این مطالب را باور نمی‌کنند اگر به هند بروند مرتاض‌هایی را می‌بینند که به دلیل این که با نفس خود مبارزه کرده‌اند و خواسته‌های دل را عمل نکرده‌اند به قدرت‌هایی در دنیا رسیده‌اند. شخصی را خدمت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آوردند که ادعا می‌کرد از همه جای دنیا خبر می‌دهد. حضرت به او فرمودند که در کنار فلان دریا چه می‌بینی؟ گفت پرنده‌ای روی هشت دانه تخم خوابیده است. پس از مدتی حضرت فرمودند مجدداً نگاه کن. گفت یکی از تخم‌ها کم شده است. حضرت فرمودند که آن تخم را پیدا کن. هر چه تلاش کرد موفق نشد. حضرت دست خود را باز کردند و تخم هشتم را به او نشان دادند.

او به حضرت عرض کرد که این مقام را با مبارزه با نفس اماره خود به دست آورده است. حضرت فرمودند: آیا میل داری که اسلام اختیار کنی. او فکری کرد و گفت که تمایلی ندارد. حضرت فرمودند: پس با نفست مخالفت کن. او پذیرفت و اسلام اختیار کرد. اما متوجه شد که همه‌ی قدرتهای قبلی را از دست داده است. حضرت فرمودند نگران نباش. تو در راه باطل با نفس خود مخالفت کردی و این قدرت را خدای متعال به تو داد که زحمات تو هدر نرود. حال در راه حق که مسلمان شده‌ای اگر آن زحمات را ادامه بدهی و مخالفت با نفس خود کنی مجدداً باز چشم تو همان دید را پیدا می‌کند.

خدای متعال در بین مخلوقات خود بهترین شخصیت را از لحاظ طبیعت و فضائل انسانی انتخاب کرده است و به عنوان رسول به سوی ما فرستاده است. اگر غیر از این عمل می‌شد، فلاسفه و حکمای ما آن را ناشی از عجز یا جهل یا بخل می‌دانستند. نسبت دادن تمام این صفات به حق تعالی دروغ و باطل است. او علم داشته و بهترین و کامل‌ترین از لحاظ قدرت، از لحاظ حکمت و از لحاظ رأفت را انتخاب کرده است. در مورد رأفت آن بزرگوار در قرآن کریم آمده است که حق تعالی به پیامبر خود می‌گوید: "ما أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى". آن قدر این بزرگوار برای امت خود زحمت کشید که خدای متعال به او فرمود: چرا خود را به مشقت می‌اندازی؟